

زبان و فرهنگ ایران

۸۹

کشف المحجوب

تصنیف

ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی

تصحیح

استاد محقق زنده یاد، و. ژوکوفسکی

با مقدمه

قاسم انصاری





کتابخانه طهوری
خیابان انقلاب ـ مقابل دانشگاه تهران تلفن ۶۴۰۶۳۳۰

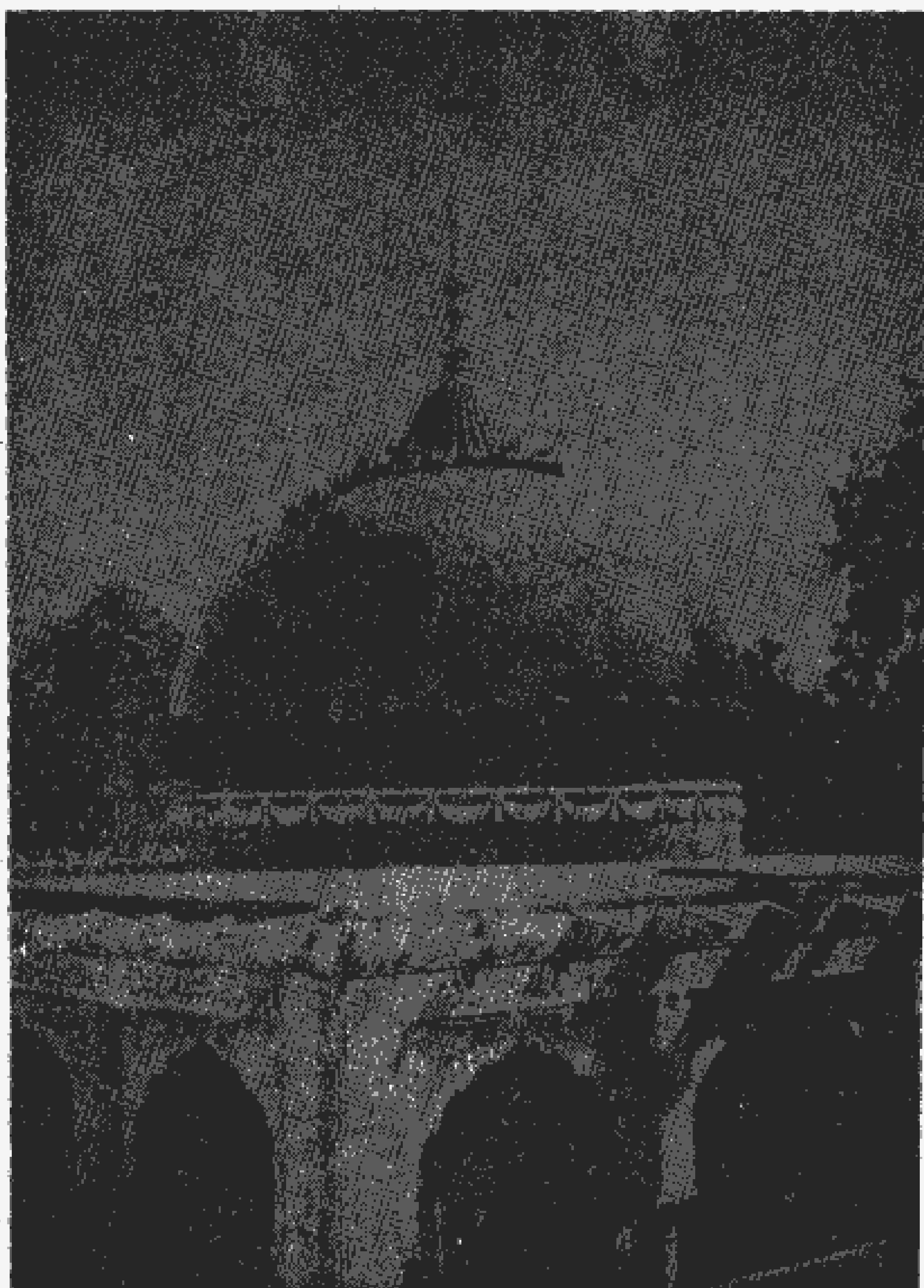
کشف المحجوب : علی هجویری غزنوی

با مقدمه : دکتر قاسم انصاری

چاپ چهارم : تابستان ۱۳۷۵

تعداد : ۱۰۰۰ نخسه

چاپ : أمیر



«گنبد مزار علی هجویری ـ لاهور»

سید هجویر مخدوم امم — مرقد او پیر سنجر را حرم
بندهای کوهسار آسان گسیخت — در زمین هند تخم سجده ریخت
پاسبان عزت امالکتاب — از نگاهش خانهٔ باطل خراب
خاك‌پنجاب از دم او زنده گشت — صبح ما از مهر او تابنده گشت
عاشق وهم قاصد طیار عشق — از جبینش آشکار اسرار عشق

از: اقبال لاهوری

• عکس از کتاب داتاگنج‌بخش

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح حال هجویری و اهمیت کشف‌المحجوب براساس مآخذ قدیم و جدید

نام و نسب هجویری:

نام کامل او را برخی از مآخذ، ابوالحسن علی‌بن عثمان‌بن ابی‌علی‌الجلابی الهجویری الغزنوی[1]، نوشته‌اند و بعضی مختصراً به ذکر «جلابی» یا «هجویری» یا «غزنوی» کفایت کرده‌اند و دسته‌ای وی را «پیر هجویر»، «سید هجویر» خوانده‌اند.

هجویری در کتاب کشف‌المحجوب بنا به‌مصالحی‌که برمی‌شمرد، حدود بیست و هشت‌بار خود را «من که علی‌بن‌عثمان الجلابی‌ام»[2] معرفی می‌کند.

در هند و پاکستان و برخی ازمصادر به‌لقب «داتا* گنج‌بخش»[3] یا «گنج‌بخش» شهرت دارد و در وجه تسمیهٔ این عنوان نوشته‌اند: وقتی خواجه معین‌الدین‌چشتی ازشیوخ سلسلهٔ چشتیه (ف ۶۳۳ هـ)* به‌مقام «قطب لاهور» مفتخر شد، به‌زیارت ضریح هجویری رفت و

۱ــ رك: کشف الظنون حاجی‌خلیفه ج ۲ ص ۱۴۹۴ و هدیة العارفین اسماعیل پاشا ج ۱ ص ۶۹۱ و نفحات‌الانس ص ۳۱۶.

۲ــ کشف‌المحجوب صفحات: ۱، ۷، ۲۴، ۲۶، ۵۵، ۵۸، ۷۳، ۷۷، ۱۱۶، ۱۴۸، ۱۹۱، ۲۱۳، ۲۱۴ و صفحات دیگر براساس فهرست اسامی کتاب به‌تصحیح استاد والنتین ژوکوفسکی.

* داتا = مربی، معلم.

۳ــ رسالهٔ «داتا گنج‌بخش» تألیف پروفسور عبدالرشید، ترجمهٔ: احمد سمیعی نشریهٔ شمارهٔ ۵ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ئی واسلام انسیکلوپدیسی ج ۴ ص ۴۹۳ استانبول.

* دربارهٔ شرح حال او، رك: سفینة‌الاولیاص ۹۳ کانپور ۱۸۸۳.

در مقابل قبر وی ایستاد واین بیت را خواند:

گنج بخش هردوعالم مظهر نور خدا
کاملان را پیر رهبر ناقصان را رهنما

و از آن تاریخ، به‌لقب مذکور مشهور شد.

با استناد به‌کتاب «کشف‌الاسرار» منسوب به‌هجویری که در لاهور به‌طبع رسیده، در صحت این داستان تردید کرده‌اند. بنا به نوشتهٔ کتاب مذکور هجویری در زمان حیاتش بدین لقب ملقب بوده چنانکه خود را مخاطب قرار داده و گفته است: ای‌علی! مردم، ترا در عین افلاس «گنج‌بخش» می‌نامند، مغرور نشو که بخشنده خدای تعالی است[۴].

زادگاه و تاریخ ولادت هجویری:

تاریخ ولادتش معلوم نیست و ازمطالعهٔ منابع موجود برمی‌آید که وی‌معاصر ابوسعید ابی‌الخیر (۳۵۷ـ۴۴۰ هـ) است واحتمالا در اواخر قرن چهارم هجری در شهر غزنه چشم به‌جهان‌گشوده است و دورهٔ کودکی و جوانی را در جلاب و هجویر (از محلات غزنه)ـ میان خانواده‌ای محترم و پرهیزگار گذرانده وزیرنظر و تربیت پدرش شیخ عثمان‌بن‌ابی‌علی نشأت یافته است.

بنا به‌نوشتهٔ «غلام سرور»، پدر هجویری، در زمانی که غزنه مرکز تجمع علما و فضلا وارباب معرفت و صوفیه بود، وارد غزنه شد و در همانجا اقامت گزید و چون خود اهل معرفت و علم بود مردم غزنه و حوالی آن به‌صداقت و سلامت او ایمان یافته و وجودش را محترم و مغتنم شمردند[۵].

مادر هجویری نیز از خاندان پرهیزگاری است که برادرش (دائی هجویری) را «تاج‌الاولیا» می‌خواندند و مرقدش را زیارت می‌کردند[۶].

۴ـ داتاگنج بخش ص ۲۳ و مقدمه برترجمهٔ عربی کشف‌المحجوب ص ۴۶، دکتر اسعاد عبدالهادی، مصر ۱۳۹۴.

۵ـ مجلهٔ هلال ج ۵ شمارهٔ ۱، ۱۳۳۶. نقل از رسالهٔ داتاگنج بخش

۶ـ رک: سفینةالاولیا تالیف داراشکوه ص ۱۶۴ و ۱۶۵، کانپور ۱۸۸۳.

مذهب و طریقت هجویری:

در شریعت از مذهب امام ابوحنیفه و در طریقت از مسلك جنیدیه پیروی می‌کرد و «صحو» را فناگاه مردان می‌دانست و آن‌را بر «سکر» که بازیگاه کودکان است ترجیح می‌داد:

«شیخ من گفتی، و وی جنیدی مذهب بود که: سکر، بازیگاه کودکان است و صحو، فناگاه مردان است من که، علی بن عثمٰن جلابی‌ام می‌گویم برموافقت شیخم ــ رحمة‌الله علیه ــ که: کمال حال صاحب سکر، صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو از رؤیت بازماندگی بشریت بود»[۷].

و در تعریف طریقهٔ جنیدیه می‌گوید: «اما الجنیدیه، تولی جنیدیان به‌ابوالقاسم الجنید بن‌محمد کنند ــ رض ــ واندروقت، وی را طاوس‌العلماء گفتندی و سید این طایفه وامام الائمهٔ ایشان بود. طریق وی مبتنی بر صحو است برعکس طیفوریان، و اختلاف وی گفته آمد. و معروفترین مذاهب و مشهورترین، مذهب وی است و مشایخ من، رح، جمله جنیدی بوده‌اند»[۸]. به‌عقیدهٔ او پیروان طریقت باید، کتاب و سنت واجماع را محترم دارند و مراعات کنند و عمل به‌شریعت را در همه احوال ضروری شمارند و صوفی صافی کسی است که از تظاهر و غفلت ومداهنه و جهل بپرهیزد و پیری برگزینند و تحت ارشاد او قرار گیرد و دین به‌دنیا نفروشد و از بزرگان، ادب‌آموخته، گوشمال‌زمانه بچشد: «معاذ رازی گفت: «اجتنب صحبة ثلاث اصناف من‌الناس. العلماء الغافلین والفقراء المداهنین والمتصوفة‌الجاهلین اما علماء غافلین آنان باشند که دنیا را قبلهٔ خود گردانیده باشند و از شرع آسانی اختیار کرده و پرستش سلاطین بردست گرفته و درگاه ایشان را طوافگاه خود گردانیده و جاه خلق را، محراب خود کرده... اما فقراء مداهنین آنان باشند که چون فعل کسی برموافقت هوای وی باشد، اگرچه باطل بود، برآن فعل، او را مدح گویند و چون برمخالفت هوای ایشان کاری کنند، اگرچه حق بود، وی را بدان، ذم کنند و از خلق

۷ــ کشف‌المحجوب ص ۲۳۲.

۸ــ مأخذ پیش ص ۲۳۵.

به‌معاملت خود، جاه بپوسند و بر باطل مر خلق را مداهنت‌کنند. اما متصوفهٔ جاهل آن بود که صحبت پیری نکرده باشد و از بزرگی، ادب نیافته و گوشمال زمانه نچشیده و به‌نابینائی کبودی انـدر پوشیده باشد و خود را درمیان ایشان انداخته ودر بی‌حرمتی طریق انبساطی می‌سپرد اندر صحبت ایشان»[۹].

باتوجه به‌عقیدهٔ هجویری درتفسیر وتوضیح سخنان معاذرازی، دانش و بینش وعلاقهٔ او به‌حقیقت دین و روح شریعت به‌خوبی آشکار است و بی‌جهت نیست‌که در دولت غزنویان (۳۸۷ـ۵۸۲ ه) به‌ویژه در زمان سلطان محمود، صدها ناظم و ناثر بجا و نابجا با آثار غث و سمین خود صله می‌گرفتند و به‌جاه و مقامی می‌رسیدند، او سالیان دراز رنج سفر را تحمل کرد و در محضر علما و مشایخ بزرگ زانوی ادب به‌زمین زد و به‌کسب علم و معرفت پرداخت سرانجام در سیرت وصورت یك صوفی راستین و در کسوت مروجی امین باروحی‌سرشار ازعلاقه وایمان به‌هندرفت وکاری‌راکه‌سلطان محمود غزنوی بت‌شکن* با حملات مکرر سپاه نیرومندش و جنگ و خونریزی بسیار، بدان دست نیافت، او به تنهائی باسلاح عشق و محبت و نشر حقایق اسلام گروه کثیری از مردم شبه قارهٔ هند را به‌صراط مستقیم هدایت کرد و با رواج اسلام واقعی روح تازه‌ای در کالبد آنان دمید و از محبوبیت جاودانـه‌ای برخـوردار گشت چنانکه بعد از گذشتن نهصد سال کماکان به‌زیارت مرقدش می‌روند و از تربت پاکش مدد می‌جویند و با تن و جانی خسته از غوغای عالم ناسوت، به‌حریم لاهوتیش پناه می‌برند و آثارش را گرامی می‌دارند.

هجویری، یك مسلمان واقعی و صوفی صافی بود که حرمت خانقاه و مسجد را به‌شوکت بارگاه و دربار نفروخت و دامن پاك قناعت را به‌شوخ طمع نیالود و عمر عزیزش را در راه کسب فیض از علما و مشایخ و ترویج دین و ارشاد راهیان طریق بسر برد.

۹ـ کشف‌المحجوب ص ۱۹ و ۲۰.

* ـ هندیان سلطان محمود را «محطم‌الاصنام» لقب داده بودند.

استادان و مشایخ هجویری:

گرچه هجویری از اغلب کسانی که دیده است و یا باسخنان و شرح حالشان آشناست، به‌احترام یاد می‌کند اما تنی‌چند از این بزرگان را، استاد خود نام می‌برد:

«و منهم زین اوتاد و شیخ عباد ابوالفضل محمد بن الحسن الختلی ـ رض ـ اقتداء من دراین طریقت بدوست، عالم بود به علم تفسیر و روایات واندر تصوف مذهب جنید داشت...»[۱۰].

« و منهم شیخ امام اوحد و اندر طریق خود مفرد ابوالعباس احمدبن محمدالأشقانی ـ رض ـ اندر فنون علم اصولی و فروعی امام بود واندر همه معنی‌ها رسیده و مشایخ را بسیار دیده و از کبراء واجلهٔ اهل تصوف بود... مرا با وی انسی عظیم بود و وی را برمن شفقتی صادق واندر بعضی علوم استاد من بود»[۱۱].

و دربارهٔ ابوالقاسم علی‌بن عبدالله الگرگانی می‌نویسد: «.... روی دل همه اهل درگاه بد و بود و اعتماد جمله طالبان براو... روزی من پیش‌خدمت شیخ نشسته بودم واحوال و نمودهای خود را براو می‌نمودم...»[۱۲].

و از شرح‌حال ابوجعفر محمدبن‌المصباح الصیدلانی، چنین برمی‌آید که هجویری، برخی از تصانیف وی را بر خوانده است: «... از رؤسای متصوفه بود و زبانی نیکو داشت اندر تحقیق و میلی عظیم داشت به‌حسین‌بن منصور و بعضی از تصانیف وی برخواندم»[۱۳] و امام ابوالقاسم قشیری مؤلف «الرساله» را همه‌جا «امام و استاد» می‌نامد[۱۴] و ابوسعید ابی‌الخیر را «شاهنشاه محبان و ملك‌الملوك صوفیان» می‌خواند[۱۵].

۱۰ـ کشف‌المحجوب ص ۲۰۸.

۱۱ـ کشف‌المحجوب ص ۲۱۰ در ص ۱۸۹ کتاب... ابوالعباس شقانی.

۱۲ـ کشف‌المحجوب ص ۲۱۱.

۱۳ـ همانجا ص ۲۱۴ نسخه بدم «... برو خواندم».

۱۴ـ رك: صفحات ۲۰۵ و ۲۰۹ و موارد دیگر.

۱۵ـ کشف‌المحجوب ص ۲۰۶.

سفرهای هجویری:

هجویری، بعد از تحصیلات مقدماتی به‌سیر آفاق و انفس پرداخت و بسیاری از شهرها و نواحی قلمرو اسلام را چون: سوریه، ترکستان، عراق، خراسان، ماوراءالنهر، گرگان، شام و آذربایجان، از نزدیك دید و از دانش و ارشاد بزرگان آن‌نواحی بهره‌مند شد. دراین‌مبحث به‌چندمورد از این‌مسافرتها اشاره می‌شود:

سفر عراق: در این سفرکه مدتی مقیم بغداد بود، بامخالفان وموافقان حلاج آشنا شد و در طلب دنیا کارش به‌وامداری کشید: «وقتی من اندر دیار عراق اندرطلب دنیا و فنای آن ناباکی می‌کردم واوام بسیار برآمده بود...»[۱۶] و در این سفر با شیخ کبیر ابوجعفر محمدبن المصباح‌الصیدلانی آشنا شد.

سفر فرغانه: در آنجا به‌حضور «باب‌عم»که‌از اوتاد بودرسید. از بیهودگی حیات توبه کرد و به توصیهٔ «الباب‌الفرغانی» به‌فکر انتخاب مرشد و پیر افتاد[۱۷].

سفر شام: در آنجا به زیارت ابوالفضل محمدبن حسن‌الختلی نایل آمد و او را به پیری و پیشوائی برگزید و ابن‌المعلا را که از شیوخ بزرگ صوفیه و معتقدان به‌حلاج بود، زیارت کرد و برسر قبر بلال (مؤذن رسول گرامی اسلام) معتکف شد[۱۸].

سفر آذربایجان: «درویشی دیدم اندر جبال آذربایگان که می‌رفت و می‌گفت این بیتها به‌شتاب:

والله ما طلعت شمس ولاغربت　　　الا وانت مني قلبي و وسواسي

...از سماع این متغیر شد و پشت به‌سنگی باز گذاشت و جان بداد»[۱۹].

سفر خراسان: بارها به بسطام رفت و برای حل مشکلات خود برگور بایزید معتکف نشست. در یکی از این سفرها به

۱۶ـ کشف‌المحجوب ص ۴۴۹ و ۳۳۴.

۱۷ـ کشف‌المحجوب ص ۳۰۱.

۱۸ـ کشف‌المحجوب ص ۳۰۰، ۱۱۶، ۴۴۷.

۱۹ـ کشف‌المحجوب ص ۵۳۵.

ایالت «کمش» می‌رود و وارد خانقاهی می‌شود، درویشان او را تحقیر می‌کنند نان خشکش می‌دهند و بربام فرودین می‌نشانند، خود آش‌های رنگارنگ و خربوزه می‌خورند و پوست خربوزه را برسروصورت وی می‌کوبند و با وی به‌طنز سخن می‌گویند[۲۰]. در نیشابور به محضر خواجه مظفربن حمدان[۲۱] و استاد ابوالقاسم قشیری رسیده[۲۲] به سرخس[۲۳] رفته، در مرو یکی از ائمهٔ معروف حدیث را که کتابی در اباحت سماع نوشته بود، دیده است[۲۴].

سفر ماوراءالنهر: در این سفر مردی از ملامتیه را می‌بیند که از لباسهای کهنه و دور افکندهٔ دیگران مرقعه می‌سازد و می‌پوشد[۲۵]. در بخارا شیخ احمد سمرقندی را که چهل سال شب‌ها نخفته بود، زیارت می‌کند[۲۶].

سفر ترکستان: «واندر ترکستان دیدم به‌شهری به سرحد اسلام که آتش اندرکوهی افتاده بود و می‌سوخت و از سنگهای آن نوشادر بیرون می‌جوشید و اندر آن آتش موشی بود. چون از آتش بیرون آمدی هلاك شدی[۲۷].

سفر هند: «واندر هندوستان دیدم که اندر زهر قاتل، کرمی پدید آمده بود و زندگی وی بدان زهر بود»[۲۸].

پروفسور عبدالرشید به‌نقل از کتاب «فوایدالفؤاد» (تألیف: امیرحسن سنجری، لاهور ۱۹۶۶) می‌نویسد: هجویری به‌امر پیر خود غزنه را به‌قصد لاهور ترك کرد و شبانه وارد آنجا شد. فردای آن، جنازهٔ شیخ‌حسین زنجانی را که هجویری به جانشینی او برگزیده شده بود، برای دفن به بیرون لاهور بردند[۲۹].

۲۰ــ کشف‌المحجوب ص ۷۷.
۲۱ و ۲۲ــ کشف‌المحجوب ص ۲۱۳ و ۲۸.
۲۳ــ کشف‌لمحجوب ص ۲۸۷.
۲۴ــ کشف‌المحجوب ص ۵۲۴.
۲۵ــ کشف‌المحجوب ص ۵۶.
۲۶ــ کشف‌المحجوب ص ۴۶۰.
۲۷ــ کشف‌المحجوب ص ۵۳۱ و ۵۳۲.
۲۸ــ کشف‌المحجوب ص ۵۳۱.
۲۹ــ رسالهٔ داتاگنج‌بخش ص ۲۰.

در این سفرها هیچ رنج و مشقتی برای او مشکل‌تر از برخورد با «خادمان جاهل» و «مقیمان بی‌باك» نبوده است:
«... و آنچه مقیمان بر من کردندی از بی‌طریقتی، من نذر کردمی که اگر وقتی من مقیم گردم، بامسافران این نکنم» (کشف‌المحجوب ص ۴۴۷).

ازدواج هجویری:
دربارهٔ زناشوئی کوتاه‌مدتی که خاطر خطیرش را آزرده است چنین‌می‌گوید: «و مراکه علی‌بن‌عثمان‌الجلابی‌ام از پس‌آنکه مرحق‌تعالی یازده‌سال از آفت تزویج نگاه‌داشته بود، تقدیرکرد تا به‌فتنه‌اندر افتادم وظاهر وباطنم‌اسیر [پری] صفتی‌شدکه بامن کردند بی از آنکه رؤیت بوده بود و یکسال مستغرق آن بودم چنانکه نزدیك بود که دین برمن تباه شدی، تا حق‌تعالی به کمال فضل و تمام لطف خود عصمت خود به استقبال دل بیچارهٔ من‌فرستاد و به‌رحمت خلاصی ارزانی داشت»[۳۰].
در اینکه هجویری یکبار ازدواج کرده یا دوبار، اختلاف است و نظرات متفاوت[۳۱].
اقامت در لاهور: هجویری، چنانکه گذشت، به‌امر پیرخود به لاهور سفر کرد در این سفر احتمالا حدود چهل سال‌داشت، بعد از ورود، مسجدی در آنجا ساخت و به‌ترویج دیانت و تعلیم و ارشاد همت‌گماشت، بااینکه درانجام وظایف خود توفیقات‌فراوانی بدست آورد، معذلك از اقامت در لاهور، (چون ازدواجش) خوشحال نبوده و از آنجا دلخوشی نداشته است، می‌گوید: «شیخ مرا از وی، رض، روایات بسیار بود، اما در این وقت بیش از این ممکن نگشت که کتب به‌حضرت غزنین، حرسها‌الله، مانده بود

۳۰ـ کشف المحجوب ص ۴۷۶.
۳۱ـ رجوع شود به: الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع، تالیف: آدام میتز، معرب ج۲ ص ۲۴ و تذکرهٔ، حضرت علی هجویری، تالیف: محمدالدین ص ۴۰ و ۴۲ و مقدمهٔ نیکلسون برترجمهٔ انگلیسی کشف‌المحجوب، نقل از مقدمهٔ ترجمهٔ عربی کشف‌المحجوب ص ۵۱ تا ۵۳.

من اندر دیار هند اندر میان ناجنسان گرفتار مانده»[۳۲].

وفات هجویری:

تاریخ وفات این مرد بزرگ (همچون ولادتش) معلوم نیست، شیخ فریدالدین عطار عارف و شاعر بزرگ قرن هشتم که مطالب زیادی از کتاب گرانقدر کشف‌المحجوب را با مختصر تغییری در تذکرةالاولیاء آورده است، ضمن شرح حال ابن عطا و ابوحنیفه، تنها به ذکر نام او کفایت کرده است[۳۳].

عبدالرحمن جامی از شعرا و نویسندگان بنام قرن نهم در نفحات‌الانس، شرح حال او را بدون قید تاریخ ولادت و وفات بیان کرده است[۳۴].

خواجه محمدپارسا در فصل‌الخطاب، از هجویری باتعظیم و تکریم قابل توجهی یادکرده اما دربارهٔ ولادت و مرگ او چیزی ننوشته است[۳۵].

داراشکوه در کتاب سفینةالاؤلیاء، سال مرگ هجویری را ۴۵۶ و به قولی ۴۶۴ قید کرده‌است[۳۶]. پاره‌ای از مآخذدیگر او را متوفی به‌سال ۴۶۵ دانسته‌اند[۳۷].

نیکلسون که کشف‌المحجوب را براساس طبع ۱۹۰۳ لاهور، به انگلیسی ترجمه کرده در مقدمهٔ مفصل هشتاد صفحه‌ای خود تاریخ وفات مؤلف را بین سالهای ۴۶۵ و ۴۶۹ و یا بعد از سال ۴۶۹ نوشته است[۳۸].

۳۲ـ کشف‌المحجوب ص ۱۱۰.

۳۳ـ تذکرةالاولیا به‌تصحیح نیکلسون با مقدمهٔ علامه محمد قزوینی ج ۲ ص ۵۸ و ج۱ ص ۱۹۰.

۳۴ـ نفحات الانس به تصحیح مهدی توحیدی‌پور ص ۳۱۶.

۳۵ـ کشف‌المحجوب ص ۶۱ مقدمهٔ ژرکوفسکی.

۳۶ـ سفینةالاولیا ص ۱۶۵.

۳۷ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۱۴۹۴ و هدیةالعارفین ج ۱ ص ۶۹۱ و تاریخ ادبیات ایران تالیف یان‌ریپکا ترجمهٔ عیسی شهابی ص ۳۷۶ و تاریخ ادبیات ایران دکتر صفا ج ۲ ص ۸۹۲.

۳۸ـ نقل از مقدمهٔ ترجمهٔ عربی کتاب کشف‌المحجوب و رسالهٔ داتاگنج‌بخش ص ۸۴ و ۲۳.

مرحوم دکتر قاسم غنی که در «تاریخ تصوف در اسلام» توجه فراوانی به‌مطالب کشف‌المحجوب داشته تاریخ فوت مؤلف آن را ۴۷۰ می‌داند[۳۹].

شادروان سعید نفیسی، در «سرچشمه تصوف» و «تاریخ نظم و نثر...» سال ۴۶۴[۴۰] و آقای دکتر زرین‌کوب در «ارزش میراث صوفیه» حدود ۴۵۰ مرقوم داشته‌اند[۴۱].

هرمان اته عقیده دارد که هجویری از معاصران قشیری است و در اینکه قشیری به‌سال ۴۶۵ درگذشته، اختلافی نیست و از طرفی هجویری در اواخر کشف‌المحجوب[۴۲] از وی با جملهٔ دعائی «رحمةالله علیه» یاد می‌کند بنابراین باید تاریخ مرگ هجویری را بعد از ۴۶۵ دانست[۴۳].

آقای یحیی حبیبی در مجلهٔ دانشکده علوم شرقیهٔ لاهور، نگارش کشف‌المحجوب و سال وفات هجویری را بین سالهای ۴۸۱ و ۵۰۰ ذکر کرده است[۴۴].

محقق روسی، استاد ژوکوفسکی مصحح کشف‌المحجوب در مقدمهٔ ارزندهٔ خود بر کتاب، از نبودن مآخذ و منابع دقیق وقابل اعتماد دربارهٔ شرح‌حال هجویری متأسف است و تحقیق دراین مورد را، مراجعه به «اطلاعات و اشارات شایان توجهی که در تضاعیف کتب مختلف (به‌ویژه کشف‌المحجوب[۴۵]) آمده است، توصیه‌می‌کند.

باتوجه به‌مطالب «تذکرهٔ علی هجویری» و استدلال هرمان اته و مجلهٔ هلال شمارهٔ ۳، ۱۳۳۲، و سه‌قطعه شعری‌که به‌عنوان ماده تاریخ بر در و دیوار مزار هجویری نقش‌شده است، می‌توان گفت که تاریخ وفات هجویری، سال ۴۶۵ یا کمی بعد از آنست.

۳۹ـ تاریخ تصوف در اسلام ص ۴۷۸.
۴۰ـ سرچشمهٔ تصوف در ایران ص ۲۰۳ و تاریخ نظم و نثر ج ۲ ص ۶۵.
۴۱ـ ارزش میراث صوفیه چ ۴ ص ۱۳۳.
۴۲ـ کشف‌المحجوب ص ۴۰۱.
۴۳ـ تاریخ ادبیات فارسی‌اته ص ۲۹۴ ترجمهٔ دکتر شفق.
۴۴ـ مجلهٔ دانشکدهٔ علوم شرقیهٔ لاهور ج ۳۶ صفحات ۲۷ تا ۴۳ نقل از ص ۲۱ و ۲۲ داتاگنج‌بخش.
۴۵ـ ص ۳۶ مقدمه مصحح کشف‌المحجوب چاپ امیرکبیر.



نوشتهٔ لوحهٔ مزار هجویری:

«الا ان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون»

مرکز تجلیات

قدوةالسالکین، زبدةالعارفین، حجةالکاملین سندالواصلین، مظهرالعلوم الخفی والجلی المشهور، مخدوم علی الهجویری المعروف بحضرت داتا گنج‌بخش لاهوری، قدس‌الله روحه و لازالت تجلیاته و برکاته دائماً ابدا.

گنج‌بخش فیض عالم مظهر نور خدا ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

سال وصال ۴۶۵ هـ»

ماده تاریخها بدین‌گونه است:

قطعهٔ نخست از معین‌الدین چشتی، (۶۳۳ ه):

این روضه که بانیش شده فیض الست
مخدوم علی راست که با حق پیوست
در هستی نیست شد و هستی یافت
زان‌سال‌وصالش افضل‌آمد از «هست»[46]

قطعهٔ دوم از جامی (۸۹۸ ه):

خانقاه علی هجویری — خاك جاروب از درش بردار
طوطیا کن به دیدهٔ حق‌بین — تا شوی واقف بسر اسرار؟
چونکه سردار ملك معنی بود — سال‌وصلش‌برآید از «سردار»[47]

قطعهٔ سوم از محمد اقبال لاهوری (۱۹۳۸ م)

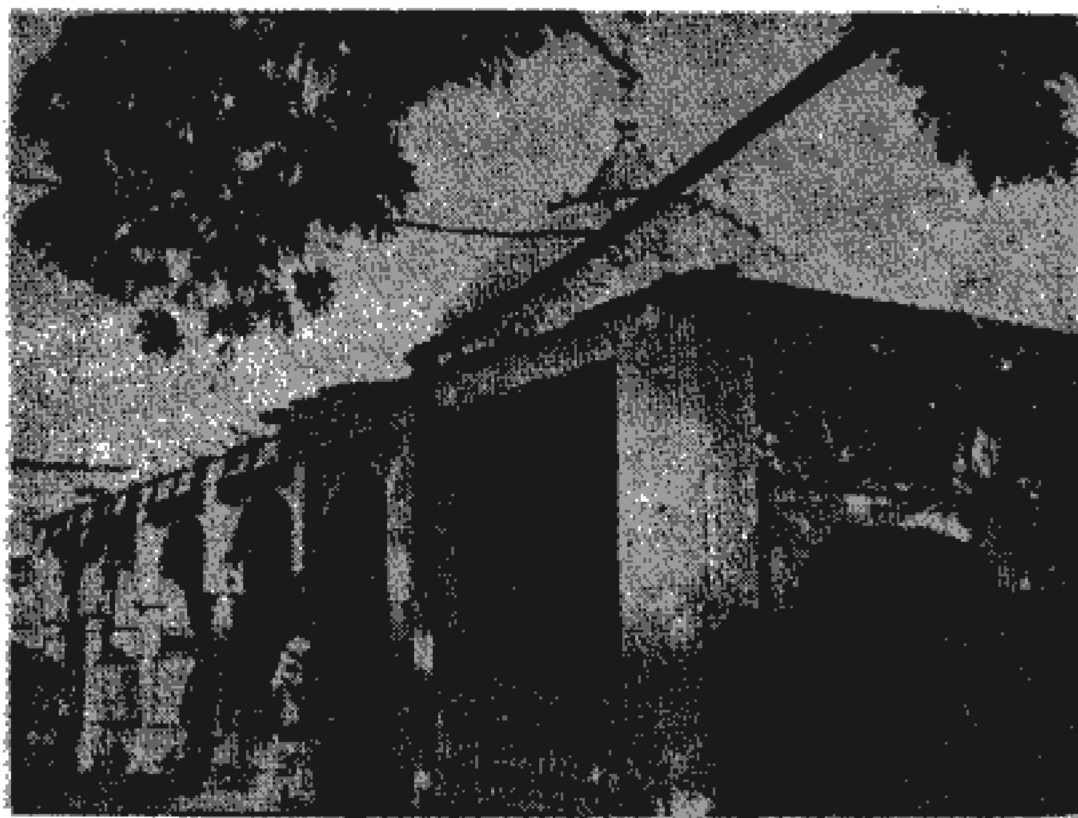
سال بنای حرم مؤمنان — خواه زجبریل زهاتف مجو
چشم «به‌مسجداقصی فکن»[48] — الذی بارکه، هم بخوان

و نیز در آخر عبارت و بیتی که بر لوحهٔ مزار ضبط است کلمات: «... سال وصال ۴۶۵ ه» به‌چشم می‌خورد[49].

مزار هجویری به‌قلم پروفسور عبدالرشید:

«مقبرهٔ هجویری، در بیرون دروازهٔ بهاتی لاهور قرار دارد، در جانب شمال آرامگاه یك قبرستان، یك حلقه چاه و یك‌باب حمام است. صحن جانب شرقی چاه رارانه (= راجه) چندکور، همسر کهرك‌سینگه، ساخت. اکبرشاه بناهایی برآن افزود و این بناها به همت مهاراجه رانجیت مرمت و تجدید ساختمان شد. وصل به‌رواق

۴۶ـ ه: ۵ + س: ۶۰ + ت: ۴۰۰ = ۴۶۵.
۴۷ـ س: ۶۰ + ر: ۲۰۰ + د: ۴ + ا: ۱ + ر: ۲۰۰ = ۴۶۵.
۴۸ـ ب: ۲ + ه: ۵ + م: ۴۰ + س: ۶۰ + ج: ۳ + د: ۴ + ا: ۱ + ق: ۱۰۰ + ص: ۹۰ + ی: ۱۰ + ف: ۸۰ + ك: ۲۰ + ن: ۵۰ = ۴۶۵.
۴۹ـ نقل از مقدمهٔ ترجمهٔ عربی کشف‌المحجوب صفحات ۸۵ـ۸۷.



«نمای مزار علي هجويری ـ لاهور»

مسجدی است، این مسجد بر اثر توسعهٔ مسجدی که شیخ در حیات خود ساخته بود پدید آمده است. در جانب شرقی مسجد، مقبرهٔ شیخ سلیمان مجاور جا دارد که در زمان اکبرشاه ساخته شده است و در مقابل آن مدخل حجرهٔ کوچکی است که حضرت خواجه معین‌الدین در آن چله نشست. در جانب غربی آرامگاه صحن قاریان‌قرآن قرار دارد. آرامگاه علی‌الهجویری بر ایوانی از سنگ مرمر بنا شده است. محوطهٔ ایوان به‌همت عوض‌خان یکی از پیلبانان مهاراجه رانجیت‌سینگه ساخته‌شده‌بود. در وسط‌محوطه، آرامگاه هجویری و در دو طرف این آرامگاه، مقبرهٔ شیخ احمد سرخسی و شیخ ابوسعید هجویری (که کشف‌المحجوب به‌استدعای‌او نوشته‌شده) جای دارد، آرامگاه عبارتست از یك ایوان و بناهایی بر گرد آن. نخست‌بار به همت ظهیرالدوله سلطان ابراهیم نوهٔ سلطان محمود، این مزار ساخته شد»[۵۰].

خاندان رای‌راجو، ازگذشتهٔ بسیاردور تولیت آرامگاه‌هجویری را به‌عهده دارند و این آرامگاه یکی از اماکن متبرکهٔ لاهور است و مردم زیادی از اطراف و اکناف به‌زیارت آن می‌آیند. اولیا به نیایش می‌پردازند و صوفیه در زاویه‌های آن خلوت می‌گزینند و حاجتمندان برای قضای حوائج خود به‌روح پرفتوح صاحب مزار توسل می‌جویند.

آثار هجویری:

۱ــ دیوان شعر: «دیوان شعرم کسی بخواست و بازگرفت و اصل نسخه جز آن نبود آن جمله را بگردانید و نام من از سر آن بیفکند و رنج من ضایع کرد»[۵۱].

دیوان او به‌سرقت رفته و معلوم نیست که کی و به‌چه زبانی اشعار آنرا سروده است، تنها در صفحهٔ ۳۱۲ کشف‌المحجوب بعد از ذکر آیه‌ای، چنین آمده: «و اندرین معنی من می‌گویم:

فناء فنائی بفقد هوائی		فصار هوائی فی‌الامور هواك».

۵۰ــ رسالهٔ داتاگنج‌بخش، ترجمه احمد سمیعی ص ۲۳ و ۲۴.

۵۱ــ کشف‌المحجوب ص ۲.

و مرحوم ژوکوفسکی هم در فهرست اشعار عربی، بیت بالا را بنام خود جلابی ثبت کرده است. به‌گمان نگارنده همین استشهاد، برای اثبات شاعری هجویری کافی است و علاوه بر این، نمونه‌هایی از شعر فارسی او هم در «کشف‌الاسرار» منسوب به‌او آمده است.

۲ــ منهاج‌الدین: «کتابی کردم هم اندر طریقت تصوف، نام‌آن منهاج‌الدین، یکی از مدعیان رکیکه که کرای گفتار او نکند نام من از سر آن پاك کرد و به‌نزدیك عوام چنان نمود که وی کرده است. هرچند خواص بر آن قول بر وی خندیدندی...[۵۲]».

۳ــ کتاب فناء و بقاء: «و ما را از این جنس سخنانی است اندر کتاب فنا و بقا و آن، اندر وقت هوس کودکی و تیزی احوال کرده‌ایم[۵۳]».

۴ــ کتاب «در شرح کلام حسین منصور حلاج»: «و پیش از این در شرح کلام وی کتابی ساخته‌ام به‌دلایل و حجج علو کلام و به‌صحت حالش ثابت کرده[۵۴]».

۵ــ البیان لاهل‌العیان: «و من اندرین معنی در حال بدایت کتابی ساخته‌ام و مرآن را کتاب‌البیان لاهل العیان، نام نهاده»[۵۵].

۶ــ نحوالقلوب، (این کتاب در یکی از نسخه بدل‌ها: بحرالقلوب، است)، از قراین پیداست که کتاب‌را در اصطلاحات صوفیه تألیف کرده است: «و اندر نحوالقلوب درباب جمع فصولی مشبع بگفته اکنون مرخفت را بدین مقدار بسنده کردم[۵۶]».

۷ــ اسرارالخرق والملونات (در یکی از نسخه بدلها:... و المؤنات): «و مرا اندر این معنی کتابی است مفرد که تام آن اسرارالخرق و الملونات است و نسخهٔ آن مرید را باید[۵۷]».

۸ــ کتاب: «الایمان» درباب ایمان می‌گوید: «و من اندر بیان این، کتابی کرده‌ام جدا، مراد اینجا اثبات اعتقاد مشایخ است از

۵۲ــ کشف‌المحجوب ص ۲ از این کتاب در صفحات ۹۶ و ۱۹۲ نیز یاد کرده‌است.
۵۳ــ کشف‌المحجوب ص ۶۷.
۵۴ــ کشف‌المحجوب ص ۱۹۲.
۵۵ــ کشف‌المحجوب ص ۳۲۳.
۵۶ــ کشف‌المحجوب ص ۳۲۳.
۵۷ــ کشف‌المحجوب ص ۶۳.

متصوفه و جمهور ایشان اندر ایمان به دو قسمتند[۵۸]».

۹ــ الرعایة بحقوق‌الله‌تعالی: «و طالب این علم را این مسئله از کتابی مطول‌تر باید طلبید که کرده‌ام و آن را، الرعایه بحقوق‌الله تعالی نام کرده‌ام[۵۹]».

دو کتاب زیر را نیز از هجویری دانسته‌اند ولی نام آنها در کشف‌المحجوب نیامده است.

الف‌ــ کشف‌الاسرار: که نخست، آدام‌میتز مؤلف «تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری»[۶۰] بدان اشاره کرد، و بعد در لاهور چاپ و منتشرشده وچندتن‌ازنویسندگان‌هم‌به‌مطالب آن‌استنادجسته‌اند[۶۱].

بــ ثواقب‌الاخبار، این کتاب‌را، اسماعیل پاشا بغدادی در هدیة‌العارفین[۶۲] ازهجویری دانسته‌ولی‌حاجی‌خلیفه در کشف‌الظنون مؤلف کتابی بدین نام را، شیخ‌الامام رکن‌الدین علی بن‌عثمان‌الاوشی الحنفی، نوشته است؟[۶۳].

از این تألیفات، دو کتاب، چنانکه گذشت، در زمان حیات‌مؤلف و بقیه هم مع‌الاسف بعد از حیات وی، از میان رفته است.

اما، کشف‌المحجوب، این اثر نفیس نه‌تنها شاهکار هجویری است، بلکه از آثار بسیار ارزنده و کم‌نظیر کتب عرفانی است که در آن عصر تألیف شده است.

نظری اجمالی به تصوف و آثار متصوفه تا عصر هجویری:

تصوف و عرفان اسلامی بی‌تردید ،از خود اسلام مایه‌گرفته و آبشخوری جز قرآن و حدیث و نحوهٔ زندگی شخص پیامبرگرامی اسلام و صحابهٔ واقعی وصمیمی او، ندارد[۶۴]، ولی درسیر تکاملی

۵۸ــ کشف‌المحجوب ص ۳۶۸.

۵۹ــ کشف‌المحجوب ص ۳۶۰.

۶۰ــ هردو بخش این کتاب به‌عربی و بخش اولش به‌فارسی ترجمه و نشر شده‌است.

۶۱ــ رک: رسالهٔ داتاگنج‌بخش ص ۵۶.

۶۲ــ هدیة‌العارفین ج ۱ ستون ۶۹۱.

۶۳ــ کشف‌الظنون ج ۲ ستون ۱۴۹۴.

۶۴ــ رک: تاریخ التصوف الاسلامی من البدایة حتی نهایة القرن الثانی ص ۴۴ به‌بعد تألیف: الدکتور عبدالرحمن بدوی، کویت.

خود با نظام‌های فکری دیگری برخورد کرده. و تحولاتی درفروع آن پدید آمده است. مثلا با توجه به‌آیۀ شریفۀ: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم»[۶۵] اساس مکتب «حب الهی» و شرط محبوبیت انسان و شفاعت رسول اکرم میان محب و محبوب و نتایج حاصله از این محبت، روشن می‌شود.

این خطاب نوازشگر حق، ابتدا به‌صورت زهد و عبادت و عزلت، ابراز می‌شد اما رفته رفته رنگی دیگر گرفت و در قرن سوم هجری بزرگ‌ترین شهید تصوف اسلامی حسین‌بن‌منصور حلاج را آنچنان منقلب ساخت که فضای سینۀ بی‌کینه‌اش، از وجود محبوب پرشد واسرار هویداکرد و سرود معروف «انا من‌اهوی ومن اهوی انا...» سرداد. طنین این‌گفتار بنای علم رسمی‌را درهم‌ریخت وفقهای‌قشری و زاهدنمایان‌راکه جز به‌قهرخدا نمی‌اندیشیدند، درحیرت و وحشت انداخت، بانگ «اناالحق» او خشم خلیفه را تاجائی برانگیخت که مقدمات شهادتش فراهم شد.

حلاج به تأسی از بزرگمرد عالم اسلام، علی ـ علیه‌السلام ـ که فرمود: «ما اعبد رباً لم اره»[۶۶] عبادت را وسیلۀ کشف سبحات جلال ساخت و مکتب «اهل محبت» را بنیان نهاد. این‌مکتب با نسیم عشق و محبت، ساحت تصوف خشك زاهدانه را عطرآگین کرد و به آن لطف و رقت بخشید.

تصوف گرچه در این قرن دارای دستگاهی منظم و مکتبی مشخص نبود، اما به‌تدریج افکار صوفیانه روبه‌رواج و توسعه گذاشت و در قرن چهارم هجری تشکیلات مرتبی یافت و درمسیر ترقی و تکامل افتاد ،خانقاه‌های زیادی دایر شد، مشایخ به‌افاضه و مریدان به استفاضه مشغول شدند. در قرن پنجم که عصر رواج شایان توجه تصوف است، صوفیان بنامی چون ابونعیم اصفهانی، عین‌القضاة همدانی، ابوالقاسم قشیری نیشابوری، امام محمد غزالی طوسی و احمد غزالی طوسی و ابوسعید

۶۵ـ قرآن مجید ۳، ۲۹.

۶۶ـ اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۱.

مهنه‌ای، ظهور کردند و با تألیفات گرانبهای خود بر شکوه و عظمت عرفان وتصوف افزودند. هجویری در چنین قرنی به‌تألیف کتاب کشف المحجوب به زبان فـارسی همت گماشت و با این‌کار ارزندهٔ خود ایرانیان طالب معرفت را از مراجعه به آثار غیر فارسی بی‌نیاز ساخت و رموز و اشارات عارفانه را که در معارف اسلامی اغلب به‌عربی بود، با زبان شیرین هموطنان خود درهـم آمیخت. کشف المحجوب به‌همان اندازه کـه واجد اهمیت عرفانی است در همان حد نیز ازلحاظ ادبی مهم است، اگر حمل برمبالغه نشود، این کتاب نسبت به‌آثاری که در حفظ و پیوستگی این‌نظام فکری مؤثر بوده‌اند، از قـدمت و جامعیت و اولـویت بیشتر و کم‌نظیری برخوردار است. ذکر اجمالی و فهرست‌وار چند اثـر مشهـور متصوفه، مـوقعیت و اهمیت کشف المحجوب را بیشتر روشن می‌کند:

برخی از آثار معروفی که تا زمان کشف المحجوب تألیف شده‌است:

۱ـ الرعایه لحقوق الله به زبان عربی از حـارث محاسبی قرن سوم
۲ـ آثار منظوم و منثور چون: دیوان اشعار و الطواسین بـه زبان عربی از حلاج، قرن سوم
۳ـ روضة العقلا به‌زبان عربی از ابوحاتم بستی، قرن‌چهارم
۴ـ اللمع به‌زبان عربی از ابونصرسراج طوسی، قرن چهارم
۵ـ قوت‌القلوب به‌زبان‌عربی از ابوطالب مکی، قرن چهارم
۶ـ التعرف لمذهب التصوف به‌زبان عربـی از کـلابادی، قرن چهارم
۷ـ طبقات الصوفیه به‌زبان‌عربی از ابوعبدالرحمن السلمی، قرن پنجـم
۸ـ الرساله به‌زبان عربی از ابوالقاسم قشیری، قـرن پنجم
۹ـ حلیة الاولیا بـه‌زبان عربـی از ابو نعیم اصفهانـی، قرن پنجـم

سرانجام کشف‌المحجوب به‌زبان فارسی از هجـویری، قرن پنجم.

اسم کتاب:

بعضـــی، کتاب را «کشف المحجوب لارباب‌القلوب»[۶۷] ضبط کـرده‌اند و برخی چون خواجه محمد پارسا آنرا «کشف الحجب المحجوب لارباب القلوب»[۶۸] نامیده‌اند.

شادروان ژوکـوفسکی بـه استناد نسخ معتبـر خطـی و فهرست‌های ریو، اته، بلوشه و حکایت متن کتاب: «و آنچه گفتم که این کتاب را کشف‌المحجوب، نام کردم، مراد همان بود که تا نام کتاب ناطق باشد برآنچه اندر کتابست»[۶۹]، «کشف‌المحجوب» را مقرون به‌صواب‌دانسته ونسخهٔ مصحح‌خود را هم، چنین‌نامیده‌اند.

سبب تالیف کتاب:

ابوسعید هجویری، یکـی از دوستان مؤلف، از وی خواسته است تا به پرسش‌های زیر (که عیناً نقل می‌شود) پاسخ گوید:

«بیان کن مرا اندر تحقیق طریقت تصوف و کیفیت مقامات ایشان، و اظهار کن مرا رموز و اشارات ایشان و چگونگی‌محبت خداوند ــ عزوجل ــ و کیفیت اظهار آن‌بردلها وسبب‌حجاب عقول از کنه و ماهیت آن و نفرت نفس از حقیقت آن و آرام روح با صفوت آن و آنچه بدین تعلق دارد از معاملات آن»[۷۰].

و هجویری در جواب‌این سئوال، به‌تألیف‌کتاب همت‌گماشته‌و به پرسش ابوسعید پاسخ گفته است. تاریخ تألیف کتاب مـعلـوم نیست، بااینکه هجویری، معاصر ابوالقاسم قشیری است ورسالهٔ او را (که تاریخ تألیف دارد) دیده، معذلك چیزی که از تاریـخ تألیف کتاب حکایت کند ننوشته است. گـویا کتـاب را حـدود سال ۴۳۵ در لاهور شروع کرده و در حدود سال ۴۴۲ در همانجا

۶۷ــ کشف‌الظنون و هدیة العارفین و رسالهٔ ابدالیهٔ یعقوب‌بن عثمان محمدالچرخی.
۶۸ــ مقدمهٔ ژوکوفسکی ص ۵۲ ترجمهٔ محمد عباسی.
۶۹ــ کشف‌المحجوب ص ۱.
۷۰ــ کشف‌المحجوب ص ۷.

به پایان برده است[۷۱].

بدان‌سان که اشارت رفت، این تألیف قدیمی‌ترین کتابی است که در تصوف اسلامی به‌زبان فارسی تألیف شده و در واقع اثری است جامع و کامل، از امهات کتب‌صوفیه که بعدها مأخذ و مصدر کتب بسیاری قرار گرفته است.

مؤلف در تهیهٔ این اثر نفیس از منابع و مصادر فراوانی استفاده کرده که مهمترین آنها عبارتست از:

الف ــ کتاب اللمع تألیف ابونصر السراج ملقب به «طاووس‌ــ الفقرا» متوفی ۳۷۸ ه‍.

بــ کتاب طبقات الصوفیهٔ ابوعبدالرحمن سلمی نیشابوری متوفی ۴۱۲ ه‍.

ج‍ــ کتاب الرسالهٔ ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری نیشابوری ملقب به «امام» که هرسهٔ آنها از مراجع مهم و مورد اعتماد صوفیه محسوب میشوند.

کتابهای زیر که بعد از کشف‌المحجوب تألیف شده و کم و بیش از آن متأثرند از این قرار است:

۱ــ اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی‌سعید تألیف محمدبن منور تاریخ تألیف حدود ۵۷۴ ه‍.

این کتاب از نظر بحث در آداب رسوم و عقاید صوفیان و شروط لازم برای شیخ و مرید و نوع علاقهٔ میان آن دو و نظام زندگی در خانقاه‌ها ارزش فراوانی دارد و به چند زبان خارجی ترجمه شده است (این کتاب به‌همت مرحوم ژوکوفسکی تصحیح شده است).

۲ــ تذکرة الاولیاء تألیف فریدالدین عطار نیشابوری متوفی ۶۲۷ ه‍ که شامل شرح حال اولیاء و صوفیان و شیوخ طریقت است و در میان آثار فراوان او که برخی آنها را مساوی عدد سوره‌های قرآن (۱۱۴) دانسته‌اند، از شهرت و اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد.

۳ــ نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی از شعرا و

۷۱ــ مقدمهٔ ترجمهٔ عربی کتاب کشف‌المحجوب ص ۱۲۱.

نویسندگان قرن نهم هجـری که تألیف آن را در سال ۸۸۳ به‌اتمام رسانده دراین اثر علاوه بر ترجمهٔ طبقات الصوفیهٔ خـواجه‌ـ عبدالله انصاری، مطالب زیادی از کشف‌المحجوب و اسرارالتوحید را نقل کرده است.

برای نمونه به‌چند تأثر و تأثیر میان کشف‌المحجوب و کتب یاد شده توجه کنید:



تاثیر اللمع در کشف‌المحجوب

«اللمع»۷۲

ص ۲۸۰:

واحتجوا بقول النبی ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ: «زینوالقرآن بـه‌اصواتکم» وقول‌النبی ـ ص ـ لابن‌مسعود ـ رض ـ: اقرأ، فقال: انا اقرأ وعلیك انزل؟ قال: انا احب أن اسمع من‌غیری.

و قوله ـ علیه‌السلام ـ شیبتنی سورة هود و اخواتها.

و ان‌النبی ـ ص ـ مرعلی‌اصابة من اهل‌الصفه یستر بعضهم بعضاً من العری و قاریء یقراء لهم.

«کشف‌المحجوب»

ص ۵۲۰:

قوله ـ علیه‌السلام ـ: «زینوا اصواتکم بالقرآن»

ص ۵۱۵:

وروی من رسول‌الله ـ ص ـ انه قال‌لابن مسعود اقرأ: فقال: انا اقرأ و علیك انزل؟ قال رسول‌الله ـ ص ـ انا احب أن اسمع من غیری... و نیزگفت پیغمبر، عم،: شیبتنی سورة هود. روی ابوسعید الخدری، رض، کنت فی‌عصابة فیها ضعفاء المهاجرین و ان بعضهم یستر بعضاً من‌العری وقاریء یقرأ علینا ونحن نستمع‌لقراءته، فجاء رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ حتی قام علینا فلما رآه القاری سکت.

«اللمع»

ص ۲۷۱:

قال الشیخ ـ رحمه‌الله ـ بلغنی انه سئل‌الذوالنون ـ رحمه‌الله ـ عن‌السماع، فقال: وارده حق یزعج‌القلوب الی‌الحق،

«کشف‌المحجوب»

ص ۵۲۷:

ذوالنون گوید، رح،: السماع وارد الحق مزعج‌القلوب الی‌الحق فمن اصغی الیه بحق تحقق ومن اصغی الیه بنفس

۷۲ـ تصحیح، رینولد نیکلسون لیدن ۱۹۱۴.

فمن اصغی الیه بحق تحقق، و من اصغی الیه بنفس تزندق،

تزندق،

سماع، وارد حقست که دلها بدو برانگیزد و برطلب وی حریص کند. هرکه آنرا به‌حق شنود، به‌حق راه یابد و هرکه به‌نفس شنود، اندر زندقه افتد*

تاثیر الرساله در کشف‌المحجوب

«الرساله»[73]

ص ۲۳۱:

«باب‌التوحید»

قال الله عز و جل: «والهکم اله واحد» ... قال‌رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وسلم ـ: «بینا رجل فیمن‌کان قبلکم لم یعمل خیراً قط الا التوحید فقال‌لأهله: اذامت فاحرقونی، ثم‌اسحقونی ثم ذروا نصفی فی‌البر و نصفی فی‌البحر فی‌یوم ریح ففعلوا... فقال الله عزوجل للریح: ادی ما اخذت، فاذا هوبین یدیه، فقال‌له: ما حملك علی‌ماصنعت؟ فقال: استحیاء‌منك. فغفرله».

«کشف‌المحجوب»

ص ۳۵۶:

«فی‌التوحید»

قوله‌تعالی: «والهکم‌اله‌واحد» وقوله تعالی: «قل هوالله احد»...

قال‌النبی ـ ص ـ: «بینا رجل فیمن قبلکم لم‌یعمل‌خیرا قط الاالتوحید، فقال لاهله: اذامت‌فاحرقونی‌ثم‌اسحقونی، ثم ذرونی‌نصفی‌فی‌البر ونصفی‌فی‌البحر فی یوم‌رایح. ففعلوا، فقال‌الله‌عزوجل‌للریح: اجمعی ما اخذت، فاذاهو بین‌یدیه. فقال له: ما حملك علی ما صنعت؟ فقال: استحیاء منك، فغفرله».

نیز:

التوحید: هو الحکم بان الله واحد، والعلم بان‌الشیء واحد ایضا توحیده.

ص ۲۳۲:

والتوحید ثلاثة: توحیدالحق للحق، وهو علمه بانه واحد و خبره عنه بانه واحد. والثانی: توحیدالحق، سبحانه، للخلق: وهوحکمه، سبحانه، بأن‌العبد موحد، و خلقه توحیدالعبد. والثالث:

ص ۳۵۷:

و حقیقت توحید حکم‌کردن بود بر یگانگی چیزی به‌صحت علم به‌یگانگی آن، و چون حق‌تعالی یکی است‌بی‌قسیم اندر ذات و صفات خود، و بی‌دلیل و شریك اندر افعال خود، و موحدان وی را بدین صفت دانند، دانش ایشان را به‌یگانگی توحید خوانند. و توحید سه‌است: یکی: توحید حق مرحق را، و آن، علم او بود

---

* برای توضیح بیشتر، رك: مقدمهٔ ترجمهٔ عربی کشف‌المحجوب ص ۱۶۸ به‌بعد.

۷۳ـ الرساله، طبع مصر، مطبعهٔ محمدعلی صبیح و اولاده ۱۹۶۶ م.

توحیدالخلق للحق، سبحانــه، وهوعلــم العبد بأن‌الله عز وجل، واحد و حکمه و اخباره عنه بانه واحد.

به‌یگانگی خود. و دیگر: توحید حــق مرخلق را و آن، حکم وی بود به‌توحید بنده و آفرینش توحید اندر دل وی. و سدیگر: توحید خلق باشد مرحق را، و آن، علم‌ایشان به‌واحدانیت‌خدای‌عزوجل.

تاثیر طبقات الصوفیه در کشف‌المحجوب

«طبقات‌الصوفیه»[۷۴]

ص ۹۱:

و منهم حاتم‌الاصم، و هو حاتم بن عنوان و یقال: حاتم بن یوسف. کنیته ابوعبدالرحمن. و هو من قدماء شیوخ خراسان و من اهل بلخ صحب شقیق بن ابراهیم و کان استاذ احمدبن خضرویه.

ص ۹۶:

قال حاتم: الشهوة ثلاثة:
شهوة فی‌الاکل
و شهوة فی‌الکلام
و شهوة فی‌النظر،.
فاحفظ الاکــل بالثقــة، واللســان بالصدق، والنظر بالعبرة.

ص ۱۹۲:

و منهم شاه‌الکرمانی، و هوشاه‌بــن شجاع، ابوالفــوارس کــان مــن اولاد الملوک، صحب اباتــراب النخشبی. و کان من‌اجلة الفتیان وعلماء هذه‌الطریقه وله‌رسالات‌مشهورة والمثلثة التی‌سماها «مرأةالحکماء»... سمعت شاه بن شجاع یقول: «لاهل‌الفضل فضل مالم یــروه، فاذا رأوه فلا فضل لهم ولاهل الولایة ولایة مالم یروها، فاذا رأوها، فلاولایة لهم.

«کشف‌المحجوب»

ص ۱۴۲:

و منهم زین عبــاد و جمــال اوتاد ابوعبدالرحمن حاتم بن عنــوان الاصم ــ رض ــ. از محتشمان بلخ بــود و از قدمای مشایخ خراسان، مرید شقیق بود و استاد احمد خضرویه.

از وی می‌آیــد کــه گفت: الشهوات ثلاث: شهوة فی‌الاکل و شهوة فی‌الکلام و شهوة فی‌النظر. فاحفظ الاکل بالثقة واللسان بالصدق والنظر بالعبرة.

ص ۱۷۴:

و منهم‌شاه شیوخ، و تغیر از روزگار او منسوخ، ابوالفوارس شاه بن شجاع الکرمانی، از ابناء ملوک بود.
صحبت ابوتراب‌نخشبی یافته‌بود. وی را رسالات مشهور اندر تصوف وکتابی کرده‌است‌که‌آن‌را، مرآت‌الحکماء خوانند.
او را کلام عالیست. از وی می‌آید که گفت:
«لاهل الفضل فضل مالم یروه، فاذا رأوه، فلافضل لهم. ولاهل الولایة ولایة مالم یروها، فاذا رأوها، فلاولایة لهم».

۷۴ـ طبقات الصوفیه لابی عبدالرحمن السلمی تحقیق نورالدین شریبه، مصر ۱۹۶۹.

تاثیر کشف‌المحجوب در تذکرة‌الاولیاء

«کشف‌المحجوب»

ص ۱۱۶:

و من که علی بن عثمان الجلابی‌ام ـ وفقنی‌الله ـ به‌شام بودم برسرخاک بلال، مؤذن رسول ـ علیه‌السلام ـ خفته، خود را به‌مکه دیدم اندرخواب که پیغمبر ـ صلعم ـ از باب بنی‌شیبه اندرآمدی و پیری را اندرکنار گرفته، چنانکه اطفال را گیرند به‌شفقت، من پیش دویدم و برو پایش بوسه دادم، و اندر تعجب آن بودم تا آن کیست و آن حالت چیست؟ وی به‌حکم اعجاز برباطن و اندیشهٔ من مشرف شد، مرا گفت: این امام تو و اهل دیار تست و مرا بدان‌خواب امیدی بزرگست با اهل شهر خود.

ص ۱۱۵:

امام اعظم ابوحنیفه ـ رض ـ گوید: چون نوفل بن حیان ـ رض ـ راوفات آمد، من به‌خواب دیدم که قیامتستی و جملهٔ خلق اندرحسابگاه‌مندی، پیغمبر را دیدم ـ عم ـ متشمرایستاده برحوض، و برراست و چپ وی مشایخ دیدم ایستاده، پیری را دیدم نیکوروی و بر سر موی سفید گذاشته و خد برخد پیغمبر نهاده و اندربرابر وی نوفل را دیدم ایستاده چون مرا بدید به‌سوی من آمد و سلام گفت، وی را گفتم: مرا آب ده. گفت: تا از پیغمبر ـ عم ـ دستوری خواهم، پیغمبر ـ عم ـ به‌انگشت اشاره کرد تا مرا آب دهد. من ازآن‌آب بخوردم و مراصحاب خود را بدادم، که از آن جام هیچ کم نگشته بود.

«تذکرة‌الاولیاء»۷۵

ص ۱۹۰ و ۱۹۱ چ ۱:

شیخ ابوالحسن علی بن عثمان الجلا[بی] گوید که: به‌شام بودم بر سر خاک بلال مؤذن ـ رض ـ خفته بودم، در خواب خود را در مکه دیدم که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ از باب‌بنی‌شیبه‌درآمدی و پیری را دربر گرفته، چنانکه اطفال را دربرگیرند به‌شفقتی تمام من پیش او دویدم و برپایش بوسه دادم و در تعجب آن بودم که، این پیر کیست؟ پیغمبر، به‌حکم معجزه برباطن‌من‌مشرف شد و گفت: این امام اهل دیارتست ابوحنیفه ـ رحمة‌الله علیه ـ.

نقل است‌که نوفل‌بن حیان گفت*: چون ابوحنیفه وفات کرد، قیامت به خواب دیدم که جملهٔ خلایق در حسابگاه ایستاده بودند و پیغمبر را دیدم ـ علیه‌السلام ـ برلب حوض ایستاده و برجانب او از راست وچپ، مشایخ‌دیدم ایستاده و پیری دیدم نیکوروی و سر و روی وی سفید، روی به روی پیغمبر نهاده و امام ابوحنیفه را دیدم دربرابر پیغامبر ایستاده، سلام کردم گفتم: مرا آب ده. گفت: تا پیغامبر اجازه دهد، پس پیغامبر فرمود: که او را آب ده، جامی آب به‌من داد، من و اصحاب از آن جام آب خوردیم که هیچ کم نشد.

۷۵ـ تذکرة الاولیا با مقدمهٔ علامهٔ قزوینی و رك: شرح حال حلاج در هر دوکتاب.

* در کشف‌المحجوب: «امام اعظم ابوحنیفه گفت»؟.

منابع و مراجع کتاب:

مؤلف، علاوه برآیات واحادیث واخبار واقوال مشایـخ، در تألیف کشف‌المحجوب از مآخذ زیر استفاده کرده‌است:

الف ـ روایات شفاهی، به‌صورت‌های، «شنیدم‌که گفت...»، «از .. پرسیدم...»، «به نزدیك وی بودم‌که می‌گفت...» و...[76].

بـ کتاب و رسالات مانند: اللمـع[77] ابی‌نصـر سراج (ف ۳۷۸ هـ)، المجته[78]، از: عمروبن عثمان مکی (ف ۲۹۷ هـ). کتابهای ابی‌عبدالرحمن سلمی (ف ۴۱۲ هـ)، «طبقات الصوفیه[79]» «کتابـ السماع[80]». تاریخ‌المشایـخ[81] تألیف محمـدبـن علـی ترمـذی (ف ۲۸۵ هـ). الرسالة[82] ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن‌القشیری (ف ۴۶۵ هـ). حکایات عراقیان[83]، تصنیف عده‌ای از شیوخ عراق.

جـ کتابهائی کـه هجویری شخصاً دیده و خـوانـده است: تصنیفات منصور حلاج[84]. تألیفـات[85] ابوجعفر محمد بن المصباح الصیدلانی. رسائل سیاریـه[86] (رسالاتی کـه پیروان ابوالعباس سیاری از اهالی «نسا» و «مرو» با یکدیگر مبادله کرده‌اند).

دـ کتبی که هجویری به‌نام آنها و نام مؤلفاتشان اشاره کرده است: مؤلفات حکیم ترمذی[87]. کتاب مرآة‌الحکماء[88] از شاه شجاع

۷۶ـ نگاه‌کشف‌المحجوب صفحات: ۲۸: ۲۰۵، ۲۰۷، ۵۵ـ۲۱۲ـ۸، ۱۱۵ـ۷۵، ۲۰۵.
۷۷ـ ص ۴۴.
۷۸ـ ص ۳۹۹ـ۴۰۰.
۷۹ـ ۹۸.
۸۰ـ ص ۵۲۳ و ۵۲۴.
۸۱ـ ص ۵۰.
۸۲ـ ص ۱۴۱.
۸۳ـ ص ۵۶، ۷۱، ۲۴۱، ۲۴۵ و صفحات دیگر.
۸۴ـ ص ۱۹۰ و ۱۹۱.
۸۵ـ ص ۲۱۴ و ۲۱۵.
۸۶ـ ص ۲۲۳.

کرمانی. کتاب غلط‌الواجدین[۸۹] از، ابومحمدرویم. کتاب تصحیح الأراده[۹۰] از جنید بغدادی. کتاب‌الرعایه بحقوق‌الله[۹۱] از احمدبن خضرویه. کتاب‌المرقعه[۹۲] از ابومعمر اصفهانی. کتاب‌الرعایة[۹۳] از حارث محاسبی.

و کتاب اباحة‌السماع[۹۴] از مؤلفی که هجویری او را دیده و تالیفش را «مصیبت کبری» خوانده است.

هـ ــ کتابهائی که هجویری فقط نام مؤلف و مصنف آنها را ذکر کرده است: تصنیفات یحیی‌بن معاذرازی[۹۵]. کتاب ابی بکروزاق[۹۶]. آثارسهل بن‌عبدالله[۹۷] تصنیفات احمدبن خضرویه[۹۸]. تصنیفات ابوسعید خراز[۹۹].*

سبک کتاب:

در این باب عین نوشتهٔ استاد عالیقدر مرحوم ملک‌الشعرا بهار به‌عنوان سندی معتبر ارائه می‌شود:

«کشف‌المحجوب تالیف شیخ عالم عارف **ابوالحسن‌علی‌بن عثمان الغزنوی** «متوفی سنهٔ ۴۶۵» از اقران شیخ **ابوسعید ابوالخیر** است و اقتدای آن هر دو در طریقت **بابوالفضل محمدبن‌الحسن** السرخسی قدس‌الله روحه‌است واستاد **ابوالقاسم قشیری رحمةالله** را نیز دیدار کرده، وی از مشاهیر متصوفه و دارای تصانیف و دیوان شعر بوده است، این کتاب از کتب قدیم و معتبر فارسی است که **ژکوفسکی**

۸۷ــ ص ۴۹۳ و ۱۷۸.
۸۸ــ ص ۱۷۴.
۸۹ــ ص ۱۷۰.
۹۰ــ ص ۴۳۹.
۹۱ــ ص ۴۳۹.
۹۲ــ ص ۶۷.
۹۳ــ ص ۱۴۴.
۹۴ــ ص ۵۲۴.
۹۵ــ ص ۱۵۳.
۹۶ــ ص ۴۳۹ و ۱۷۹.
۹۷ــ ص ۴۳۹.
۹۸ــ ص ۱۵۱.
۹۹ــ ص ۳۱۱.

* درتهیهٔ این بخش ازمقدمهٔ ترجمهٔ عربی کشف‌المحجوب ص۱۴۳ به‌بعد، استفاده‌شد

خاورشناس روسی آنرا در (۱۹۲۶) در لنین‌گراد بطبع رسانیده است، و گویا یکی از مآخذ شیخ‌عطار در تذکره همین کتابست و حتی گاهی عبارت آن یکی بعینه‌درین یکی روایت میشود و شکی نیست که شیخ در نوشتن تذکرةالاولیا این کتاب را یا منقولاتی از آنرا در زیر دست داشته است.

این کتاب از حیث سبك بالاتر و اصیل‌تر و بدورهٔ اول نزدیکتر است تا سایر کتب صوفیه و میتوان آنرا یکی از کتب طراز اول شمرد که هرچند در قرن پنجم تألیف شده و بیش از کتب قدیم دستخوش تازی و لغتهای آنزمانست، اما باز نمونهٔ سبك قدیم را از دست نداده و رویهمرفته دارای سبك کهنه است.

افعال و لغات کهنه و غریب و استعمالات دورهٔ اول بتمامها درین کتاب دیده میشود و از این گذشته اصطلاحات خاصی نیز از خود دارد که غالب آنها بعد ازین در کتب تصوف مصطلح گردیده است.

الف ــ لغات فارسی

بشولیدن‌وقت: متفرق ساختن حواس ـ و صیغه‌های دیگر هم از این فعل دارد مثل: بشولیده ـ بشولاند ـ بیشولانید ـ بیشولد.

پای بازی: رقص.

پای‌جامه: پای‌افزار.

چهلهٔ‌پشتاپشت: چله‌های پیاپی.

گردپای‌نشستن: چهارزانو.

گروش: اسم مصدر از گرویدن.

محاویدن، بمحاوای: فراموش گردانیدن ـ فراموش گردان.

بادناك: روزی که باد زیاد بود.

بلنتر: بلندتر.

دوستر: دوست‌تر.

درسترین: درست‌ترین.

بترین: بدترین.

هیچیز: هیچ‌چیز.

هیجا: هیچ‌جا.

برزش: ورزش.

مه‌ایستیدا: مان‌مایستید.

بوده گشتن: موجود شدن.

بسنده‌کاری: اکتفا.

پیوندانیدن: اتصال داشتن.

خوار داشت: توهین و خوار ساختن.

دشواریاب: صعب‌الحصول.

پنداشت: باستعمال اسمی پندار و بمعنی پندار، مثال: «گفت من‌اندر پنداشت خود پشیمان شدم و از اندیشهٔ ناخوب استعفا کردم» ص ۲۰۷.

پذرفت: بمعنی مصدری یعنی قبول.

نمود: بمعنی مفعولی، مثال: «احوال و نمودهای خود میشمردم» ص ۲۱۱.

یافت: بهمان معنی فهم و درك و بعدها (دریافت) شده است.

اندریافت: » » »

زفان: بمعنی زبان.

خرسنده: بجا و بمعنی خرسند.

آومیدوار: بجای امیدوار.

بردست‌گرفتن: اختیار نمودن.

برسیدن: کامل و تمام شدن.

بیوسیدن: فعل بیوس به‌بیشتر صیغه‌هایش صرف شده یعنی (انتظار).

بهانه: بمعنی رسم و عادت ــ مثال: «شیخ وقت و بزرگ زمانه بود و تارك رسوم و عادت و بهانه» ص ۲۱۷.

روش: اسم مصدر از رفتن.

اندوهان: جمع اندوه و لغاتها و گروهان جمع لغت و گروه مکرر.

پندار برخاستن: یقین و اطمینان کردن.

سره‌کردن: خالص از آلوده بیرون آوردن، مثال: «روزی من پیش خدمت شیخ نشسته بودم و احوال و نمودهای خود میشمردم بحکم آنکه‌روزگار خود رابرو سره کنم که ناقد وقتست» ص۲۱۱.

درویش و درویشی: فقر بمعنی اصطلاحی.

بایستمحال: بمعنی آرمان و غایت مطلوب، مثال: «هر آدمی را بایستی محال باشد و مرا نیز بایستی محالست که یقین دانم که آن نباشد» ص ۲۱۰.

ای شما: آوردن حرف ندا برسر ضمیر جمع...

همی آید: یعنی حکایت شده است، و مأخذ آورده‌اند که بعدها قاضی حمید و سعدی آنرا بسیار و مکرر استعمال کرده‌اند، اینست.

گذشته: مرادف غافل.

چشم سر: دیدهٔ بصیرت پنهان.

آرامجان: محبوب و منظور، که بعدها در غزلها دیده میشود.

فتادهٔ همیشگی: رجیم و رانده شدهٔ دایم.

تمیز کردن: تمیز دادن.

زیادت آوردن بر کسی: تعالی و تفوق جستن.

تعلق کردن: دلبستگی.

دربندکردن: دلبستگی.
دربند شدن: دلبستگی.
روزگار مرد: مرد بزرگ و فوق‌العاده.
آرام روح: آرامش و راحتی روح.
خزانهٔ اسرار و خلعت اسرار: اصطلاح است.
صوفیگری: تصوف.
کدوادهٔبلا: کدوادهٔبلا و کدوادهٔ اصفیا، ظاهراً بمعنی حصار و مرکز بلا یا حصار و مراکز اصفیا (ص: ۵۹ـ۵۰۴) و **تاریخ بخارا** هم این لغت را آورده و گوید: «کدوادهٔ **ربض** از خشت پخته میبایست، کدوادهٔ حصار را و برجهای او که از خشت پخته بود باز کردند و بربض شهر بخارا خرج کردند» (ص۳۱ طبع‌تهران)[1].
دینارگانه:

بمعنی دینار و درم، مثل درمگان و دینارگان.

درمگانه:
فراگفت آمدن: بسر سخن باز شدن.
فنای کلی: اصطلاح صوفیانه.
بی‌ازآنکه: بمعنی بی‌آنکه، و این ترکیب بعدها رواج یافته است[2] و باز از میان رفته. (رك: صفحهٔ ۱۴۱ فقره ۳۸)

ب‌ـ اصطلاحات و کلمات تازهٔ عربی

خیریت ـ بشریت ـ ماهیت ـ کـلیت ـ خصوصیت ـ آدمیت ـ احـدیت ـ وحدانیت ـ بلیت ـ حیوانیت ـ عبودیت ـ قطعیت ـ توحید ـ موحد ـ کشف ـ مکاشفت ـ لطیفه ـ تحقیق ـ حق ـ حجاب ـ حجاب رینی و حجاب غینی (رین، طبع است و غین‌صفت ـ یعنی حجاب طبیعی و حجاب عارضی و موقتی) ـ صقال‌دل ـ عجنت ـ شاهد ـ شواهد ـ مشاهده حال ـ حالات ـ حالت توفیق ـ کنه و ماهیت ـ حدود ـ همت ـ غنا ـ غنی ـ شوق ـ تجرید ـ رؤیت ـ فناءکل ـ بقاءکل ـ حرقت ـ محبت ـ ـ مقامات ـ منازل ـ طریق ـ طریقت ـ مدعی ـ ذات ـ صفات ـ مجاهده ـ مراتب ـ معرفت (بمعنی عرفان امروز) روحانی ـ ربانی ـ اسرار ـ اسرا ـ محبت ـ حد ـ حدود ـ محو ـ صحو ـ مرید ـ طالب ـ فقر ـ اظـهار ـ بلا ـ جحـود ـ صفوف ـ صفوت ـ خواطر ربانی ـ نفاق ـ طمأنینت ـ قال و حال ـ اخلاص ـ قدم ذات ـ فرقت ـ قربت ـ سکون ـ قرب و حجب ـ جمال ـ اهل صنایع ـ اهـل

۱ـ این لغت جای دیگر هنوز دیده نشده است و از فرهنگها نیز فوت شده است ـ و این لغت (کدواده) با لغت (دروازه) شاید ربطی داشته باشد؟
۲ـ بوحنیفهٔ اسکافی گوید:
بی از آن کاید از او هیچ خطا از کم‌وبیش   سیزده سال کشید اوستم دهر ذمیم

طبایع ـ آفت ـ ملت ـ اوصاف ـ مطالب (صفت مفعولی) ولایت ـ اعیان ـ وصلت ـ غفلت ـ محدث قدیم ـ سریرت ـ تصحیح نیت ـ مداهنت ـ مداهن ـ مظلة غفلت ـ مثبتات ـ رفض ـ موصوف ـ مکونات ـ لاحق ـ کونین ـ محجوب ـ متجزی ـ غیب و عین ـ اثبات ـ نکرت ـ (از انکار) ـ ترك و اثبات ـ افلاس ـ ظن معلول ـ تعلق ـ کل ـ مشرف شدن ـ اشراف ـ (بردلها مشرف بودن) ـ حاجس نفس ـ تعریف و تعرف ـ الطاف خفی ـ اسرار بهی ـ هدایت ـ عین محبت ـ اعلام ـ اخوات ـ ادمار ـ متحیر ـ قوت ـ دفع و جلب ـ کسبی ـ ضروری ـ عبارت و معبر ـ الهی ـ لاهی ـ مسلك ـ تصدیق ـ صدق ـ علمی و عملی ـ قول فرد ـ (مراد ایمان است) مشیت ـ نفرت ـ شوق ـ عبرت ـ تارك الامر ـ شوق ـ مقلق و مزعج ـ تخلی ـ منقی ـ عارف ـ مرقعه ـ امن ـ معاملت (عمل و رفتار) ـ منقطع ـ طهارت فقه ـ مرید ـ حضور و غیبت ـ استنساق ـ ادب ـ آداب ـ وسواس (بمعنی مالیخولیای شستشو کردن) ـ هاتف ـ تخلیل محاسن ـ شناعت ـ مداومت ـ جمع ـ تفرقه ـ رضا ـ مقام و حال ـ سکر ـ ایثار ـ نفس ـ هوی ـ کرامت ـ صحبت ـ تجرید و تزویج مقام و تمکین ـ محاضره و مکاشفه ـ قبض و بسط ـ انس و هیبت ـ قهر و لطف ـ نفی و اثبات، مسامره ـ محادثه ـ علم الیقین ـ عین الیقین ـ حق الیقین ـ سماع ـ وجد ـ وجود ـ تواجد ـ رقص احداث ـ (امردان) استهانت ـ محفوظ الجوارح ـ سبیل (یعنی بخشیدن در راه خدا).

سوای این لغات و اصطلاحات نیز لغات عربی و عبارات عربی بسیار دارد ولی مراد ما لغاتی بود که قبل از وی بدین معنی استعمال نمیشده است و این لغات نیز قسمتی بعدها از میان رفته است و لغات و اصطلاحات دیگری جایگزین آنها گردیده که در جای خود اشاره خواهیم کرد.

ج ـ موازنه وسجع

سجعهائی که درین کتاب آمده است زیادتر از اسجاعی است که در بلعمی و سایر کتب دوراول دیدیم، اما باز آن سجعها در جایهای خاص و نادراست، از آنجمله در صفحهٔ ۷۵ گوید:

«و اندر حقیقت دوستی، هیچیز خوشتر از ملامت نیست از آنك ملامت دوست را بردل دوست اثر نباشد، و دوست را جز برسر کوی دوست گذر نباشد»

در صفحهٔ ۲۶۱ گوید:

«آن را که کل حرکت، هوا باشد و بمتابعت آن ویرا رضا باشد دور باشد از حق اگر چه در مسجد با شما باشد.»

در صفحهٔ ۱۹۸ گوید:

«توحید آن بود که دون حق را بر دلت خطر نبود و خاطر مخلوقات را برسرت

گذر نباشد و مرصفو معاملت را کدر نباشد.»

در صفحهٔ ۴۱۹ گوید:

«شکم را گرسنه دارید، و جگر را تشنه، و تن را برهنه دارید، تا مگر خداوند تعالی را به‌بینید بدل، اگر تن را از گرسنگی بلا بود دل را بدان ضیا بود و جان را صفا بود، و سر را لقا بود، و چون سرلقا یابد، و جان صفا یابد و دل‌ضیا یابد، چه زیان اگر تن بلا یابد، که سیر خوردگی بس خطری نبود که اگر خطری بودی ستوران را سیر نگردانیدندی، که سیر خوردگی کار ستوران است، گرسنگی علاج مردان... یکی را عالم از برای خوردن باید و یکی را خوردن برای عبادت کردن، کان‌المتقدمون یاکلون لیعیشوا و انتم تعیشون لتأکلوا، متقدمان از برای آن‌خوردندی تا بزیستندی و شما از برای آن میزیید تا بخورید.»[۳]

در صفحهٔ ۳۷ گوید:

«گفتم که صفا ضد کدر بود، و کدر از صفات بشر بود، و حقیقت صوفی بود آنک او را از کدر گذر بود.»

در صفحهٔ ۲۳ گوید:

«صفا از صفات بشر نیست، زیراك مدار مدر جز برکدر نیست و مر بشر را از کدرگذر نیست، پس مثال صفا به‌افعال نباشد، و از روی مجاهدت مر بشریت را زوال، نباشد، و صفت صفا را نسبت با فعال...»

در صفحهٔ ۲۴ گوید:

«کونین اندرپلهٔ ترازوی فقرش بپرپشه‌ای نسنجد، و یك نفس وی‌اندر هردو عالم نگنجد.»

«ظلم من سمی ابن‌آدم امیراً و قد سماه فقیرا، آنکه نامش از حق فقیرست اگر چه امیر است فقیرست، هلاك گشت آنکه پندارد که وی نه اسیرست، اگر چه جایگاهش تخت‌وسریر است.»

در موازنات نیز گاه بگاه تفنن میکند

«گفت: الفقر عز لاهله، پس چیزی که اهل را عز بود مر نااهل را ذل بود، و عزش آنستکه فقیر محفوظ‌الجوارح بود از زلل، و محفوظ از خلل، نه‌برتنش معصیت و زلت رود، و نه برجانش خلل و آفت صورت گیرد، از آنچ ظاهرش مستغرق نعم ظاهره بود، و باطنش منبع نعم باطنه[۴] تا نفسش روحانی بود و دلش

۳ـ شیخ در گلستان از اینجا گرفته است و گوید:
خوردن برای زیستن و شکر کردنست   تو معتقد که زیستن از بهرخال خوردنست
۴ـ درین جمله دوجا در نعم باطنه مطابقهٔ صفت و موصوف آورده است و اینقاعده هم از مختصات این کتاب است، زیرا در نثر فارسی قدیم این تطابق معمول نبوده است.

ربانی، خلق را بدو حواله نماند، و آدم را بدو نسبت نه» و از این قبیل عبارات در هر فصلی یکی‌دوجا دیده میشود، ولی نسبت بتمام کتاب بقیاس صدی یك الی صدی دو بیش نیست، و پیکر کتاب مزبور بسبك سامانی یکدست است، و تأثیر لغات عصر و آداب دبیری زمان در آن غیر محسوس و ناآمیخته و قابل درك و تشخیص است و با جمله‌های دیگر تحلیل و ترکیب نشده است.

د ـ حذف افعال بقرینه

حذف افعال در جمله‌های متعاطفه بقرینه چنانکه فعلی در جملهٔ نخستین اثبات گردد و بقرینهٔ آن در جمله‌های دیگر حذف شود، مثال:

«سرش از اغراض محفوظ باشد و تنش از آفات مصون و احکام فرایض بر وی جاری.»

درین جمله فعل (باشد) بعد از لفظ مصون و جاری یعنی در پایان دو جملهٔ متعاطفه حذف گردیده است.

گاه نیز افعال رابقرینهٔ معنوی حذف میکند و این روش در آن عصر بسیار نادر و کمیابست:

«پس غنا نعمت، و اغراض اندروی آفت، و فقر نعمت، و حرص اندروی آفت، معانی جمله نیکو، روش اندر و مختلف، و فقر فراغت از مـادران، و غنـا مشغولی دل بغیر، چون فراغت آید، فقر از غنا اولیترنه، غنا کثرت متاع، و فقر قلت متاع، و متاع بجمله از آن خداوند.»

دیده شد که در تمام این جملات متعاطفه افعال حذف شده و قرینهٔ لفظی نیز در بین نیست جز قرینه و نمودار معنوی که مینماید فعل (است) حذف شده است.[۵]

۵ـ سبك‌شناسی ج۲ ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۵.

نظر برخی از بزرگان دربارهٔ کتاب:

جامی در نفحات‌الانس می‌گوید: «صاحب کتاب‌کشف‌المحجوب است که از کتب معتبرهٔ مشهور در این فن است و لطایف وحقایق بسیار در آن کتاب جمع کرده است»[100].

داراشکوه* مؤلف سفینة‌الاولیاء می‌نویسد: «وحضرت پیر علی هجویری را تصانیف بسیار است اما کشف‌المحجوب مشهور و معروف است و هیچکس رابرآن سخن نیست و مرشدی است‌کامل، در کتب تصوف به‌خوبی آن در زبان‌فارسی‌کتابی تصنیف‌نشده»[101].

شادروان دکتر قاسم غنی برآنست که: «کتاب کشف‌المحجوب تا جائی که اطلاع داریم، قدیم‌ترین تألیف صوفیه است در زبان فارسی و یکی از جامع‌ترین مؤلفات صوفیهٔ قرن‌پنجم است مشتمل بر بیان عقاید مهمهٔ صوفیه و شرح حال مشایخ معروف از قرون اول اسلام تا زمان مؤلف و فرق و مذاهب صوفیه و خصوصیات هریکی از آن فرقه‌ها و آداب و مقامات و احوال و تعریف وتوضیح الفاظ و عبارات مشکله و امثال آن»[102].

سخن‌شناس نامدار ملك‌الشعرا بهار نوشته‌اند: «دیگر کسی که در عصر شیخ ابوسعید یا قدری پس‌از او می‌زیسته است، شیخ ابوالحسن علی‌بن عثمان غزنوی است و کتاب نفیسی از او باقی است که در فارسی بی‌نظیر است و به‌زبان فارسی بسیار ساده و به‌سبك قدیم تألیف شده‌است»[103].

هرمان‌اته می‌گوید: «قدیم‌ترین کتاب منظم مربوط به اصول

۱۰۰ــ نفحات، ص ۳۱۶.

* دربارهٔ شرح حال این شخص، رك: مقدمهٔ «سکینة الاولیاء» به‌اهتمام جلالی نائینی ــ تهران.

۱۰۱ــ سفینة الاولیاء ص ۱۶۴.

۱۰۲ــ تاریخ تصوف در اسلام ص ۵۳۹ و ۵۴۰.

۱۰۳ــ سبك‌شناسی ج۲ ص ۱۸۷.

نظری و علمی تصوف و وحدت وجود عرفانی همانا عبارتست از کشف‌المحجوب تألیف ابوالحسن علی‌بن عثمان‌الجلابی‌الهجویری (غزنوی ساده هم می‌نامند، جلاب و هجویر از نواحی غزنه است) وی از معاصران جوان ابوسعیدابی‌الخیر معروف بود و بعد از ۴۶۵ درگذشت»[۱۰۴].

محقق روسی، پطروشفسکی می‌نویسد: «ابوالحسن علی‌بن عثمان‌الجلابی‌الهجویری (سال تولد و مرگ او معلوم نیست) مؤلف کتاب جامعی در تصوف بنام «کشف‌المحجوب» که بسیار مشهور است و به زبان فارسی نوشته شده، جلابی‌هجویری در این کتاب به تدریج آنچه در پرده است آشکار می‌سازد و مطالب عمدهٔ تصوف میانه‌رو را با روح طریقت جنید، شرح می‌دهد، ضمناً اطلاعاتی دربارهٔ طرایق گوناگون صوفیه و شیوخ نامی صوفیه در سوریه و آذربایجان و ایران و آسیای میانه به دست می‌دهد»[۱۰۵].

چاپهای کتاب در لاهور:

درسال ۱۹۰۳م چاپ شده که نیکلسون براساس همان، کتابرا به‌انگلیسی ترجمه کرده‌است.

درسال ۱۹۳۱م به‌تصحیح محمدحسین فاضل‌دیوبندی به طبع رسیده است.

درسال ۱۹۲۳م ــ ۱۳۴۲ ﻫ به اهتمام پروفسور احمدعلیشاه و یکبار هم وسیلهٔ حاجی قربانعلی چاپ و منتشر شده است[۱۰۶].

•

یکبار درسال ۱۳۳۰ ﻫ در سمرقند ویکبار هم درتاشکند به‌طبع رسیده.

•

پروفسور ژوکوفسکی این کتابرا براساس نسخ‌معتبر وموجود

۱۰۴ــ تاریخ ادبیات فارسی ص ۲۹۴ ترجمهٔ دکتر شفق.
۱۰۵ــ اسلام در ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز صفحات ۳۴۱ و ۳۴۲، پیام.
۱۰۶ــ نقل از کتابنامهٔ داتاگنج‌بخش.

تصحیح کرد و مقدمه‌ای[۱۰۷] جامع و ممتع برآن نوشت، این تصحیح با فهرست‌های لازم و کـافی درسال ۱۹۲۶م_۱۳۴۴هـ (بعـد از مرگ مصحح) در ۲۵۰ نسخه در لنینگراد به‌زیور طبع آراسته شد.



در ایران یکبار درسال ۱۳۲۷ هـ ش و بار دوم در سال ۱۳۳۶ همان طبع لنینگراد با مقدمهٔ آقای محمد عباسی وسیله انتشاراتی امیر کبیر طبع و نشر گردید و بار سوم درسال ۱۳۳۷ با تصحیح و تحشیهٔ آقای قویم چاپ شد[۱۰۸].

ترجمه‌های کتاب:

الف_ به‌زبان اردو[۱۰۹].

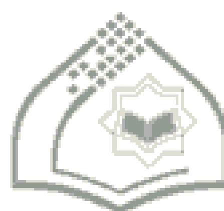
ب ـ به‌زبان انگلیسی وسیلهٔ نیکلسون که بایك مقدمـهٔ ۸۰ صفحه‌ای درسال ۱۹۱۱م در لندن طبع گردید.

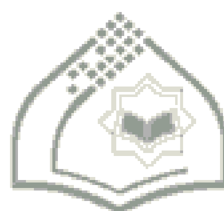
ج ـ به زبان عربی وسیلهٔ دکتر اسعادعبدالهادی قندیل که بخشی از آن به‌سال ۱۹۷۴ در مصر به‌چاپ رسید[۱۱۰].

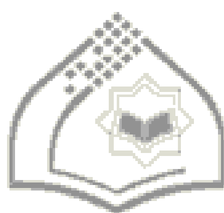
نگارندهٔ کم‌بضاعت این سطور، توفیق همهٔ کسانی را کـه با خلوص نیت به فرهنگ و معارف اسلامی خدمت کرده و می‌کنند خواستار است و زحمات‌آنـان را پـاس می‌دارد. روانشان شاد و یادشان گرامی باد.

قاسم انصاری

۱۰۷_ این مقدمه به‌انگلیسی نیز ترجمه شده است.
۱۰۸_ رك: فهرست کتابهای چاپی خان‌بابامشار ج ۴.
۱۰۹_داتاگنج‌بخش، کتابنامه.
۱۱۰_ نگارنده، از مقدمهٔ این کتاب بهره‌ها گرفت، از نویسندهٔ آن ودیگر محققانی که نامشان در این مقدمه یاد شد، سپاسگزار است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کتاب

کشف المحجوب

تألیف

ابی الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجُلّابی الهُجْویری الغزنوی

بسعی و اهتمام و تصحیح

مرحوم مغفور مبرور

والنتین ژوکوفسکی

طاب ثراه

بانضمام فهارس متنوعه به حلیهٔ طبع متحلی گردید

و با الحاق فهرستیَن و مقدّمهٔ مصحّح

در مطبعه دار العلوم اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

در مدینهٔ محروسهٔ لنینگراد

سمت اتمام انطباع پذیرفت

سنه ۱۹۲۶ میلادی و ۱۳۴۴ هجری قمری و ۱۳۰۴ هجری شمسی

